طفل صدساله‌ای به نام شعرنو

گفت‌وگوی

صدرالدین الهی

با

نادر نادرپور



طفل صدساله‌ای به نام شعرنو

گفت‌وگوی صدرالدین الهی با نادر نادرپور

بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: نادرپور، نادر، ۱۳۰۸ ـ ۱۳۷۸، مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور: طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو: گفت و گوی صدرالدین الهی با نادر نادرپور.
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۴۰۰ ص.
شابک: ۹۷۸ـ۶۰۰ـ۲۵۳ـ۴۴۲ـ۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: گفت و گوی صدرالدین الهی با نادر نادرپور.
موضوع: نادرپور، نادر، ۱۳۰۸ ـ ۱۳۷۸ ـ ـ مصاحبه‌ها / شاعران ایرانی ـ ـ قرن ۱۴ ـ ـ مصاحبه‌ها / شعر فارسی ـ ـ قرن ۱۴ ـ ـ تاریخ و نقد
شناسه افزوده: الهی، صدرالدین، ۱۳۱۳ ـ، مصاحبه گر
رد بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۵ آ ۳۳ الف/ PIR ۸۲۳۳
ردبندی دیویی: ۱/۶۲ فا ۸
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۵۵۱۶۵۲۱

■ **طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو**

گفت‌وگوی صدرالدین الهی با نادر نادرپور

آماده‌سازی و تولید: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی — چاپ و صحافی: کهنمویی‌زاده

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۸، ۱۱۰۰ نسخه

همهٔ حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازهٔ کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴،
طبقهٔ سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh



نادر نادرپور (۱۳۷۸-۱۳۰۸)

او از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷، سمت سرپرستی گروه ادب امروز را در رادیو تلویزیون ملی ایران عهده‌دار بود و برنامه‌هایی دربارهٔ زندگی و آثار نام‌آوران ادب معاصر ساخت. در مرداد ۱۳۵۹ از تهران به پاریس رفت و تا اردیبهشت ۱۳۶۵ در آن شهر اقامت داشت. در همان‌جا به عضویت افتخاری اتحادیهٔ نویسندگان فرانسه برگزیده شد. در بهار ۱۳۶۵ به دعوت بنیاد فرهنگ ایران در بوستون، عازم آمریکا شد و پاره‌ای از برنامه‌های ادبی و فرهنگی خود را، چه از طریق تدریس در کلاس‌ها و چه از راه سخن گفتن در رادیو و تلویزیون، آغاز کرد.

چشم‌ها و دست‌ها، دختر جام، سرمه خورشید، کیاه و سنگ نه، آتش، از آسمان تا ریسمان، نام بازپسین، صبح دروغین، و زمین و زمان، عناوین برخی مجموعهٔ اشعار نادرپور هستند.



صدرالدین الهی (۱۳۱۳)

او کار خبرنگاری را در سال ۱۳۳۱ در روزنامهٔ کیهان آغاز کرد.

وی از بنیانگذاران هفته‌نامهٔ کیهان ورزشی است که نخستین شمارهٔ آن در آذر ۱۳۳۴ منتشر شد.

صدرالدین الهی به‌عنوان خبرنگار کیهان و کیهان ورزشی از جبهه‌های جنگ اول لبنان، جنگ‌های آزادی‌بخش الجزایر و بازی‌های آسیایی و المپیک گزارش تهیه کرده است. او همچنین به نوشتن پاورقی در مجلات «تهران مصور» و «سپید و سیاه» پرداخت و نیز مصاحبه‌های بسیاری با شخصیت‌های سیاسی و ادبی ایران و جهان انجام داد.

صدرالدین الهی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۸ در سمت مدیر گروه روزنامه‌نگاری و رادیو تلویزیون دانشکدهٔ علوم ارتباطات اجتماعی فعالیت می‌کرد و در سال ۱۳۵۸ برای مطالعات دانشگاهی به دانشگاه سن‌خوزه و برکلی در کالیفرنیا رفت و پس از آن در آمریکا اقامت گزید.



نادر نادرپور ـ طرح: زمان زمانی

کار تنظیم و ویراستاری نهایی کتاب طفل صدساله‌ای به نام شعر نو به پایان رسیده بود که دوست مهربان من سیف‌الله شرقی طرحی را که زمان زمانی صورتگر چیره‌دست و هنرمند از نادر نادرپور کشیده بود برایم فرستاد و من بهترین فرصت را برای تجدید یاد دوســـت گرامی‌ام نادر نادرپور در آغاز کتاب یافتم. با تشکر از زمان زمانی و سیف‌الله شرقی.

بسیار خوشوقتم که این کتاب که حاوی مصاحبهٔ طولانی بنده با شاعر گرامی روزگار ما نادر نادرپور دربارهٔ شـــعر معاصر فارسی است، به‌همت و کوشش بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه با اجازه از اینجانب و مراعات همهٔ جوانب کار سخت نشر و توزیع برای اولین بار در ایران چاپ و منتشر می‌شود.

صدرالدین الهی

۲۰۱۹/۹/۱۸

فهرست

درباره نویسندگان ۱۱
به جای مقدمه ۱۵
اشاره ۱۷
پیشگفتار: از عرب تا غرب (۱) ۱۹
بخش نخست: از قدما تا نیما (۲) ۳۱
بخش دوم: از نیما تا ما (۳ و ۴ و ۵) ۴۵
بخش سوم: نگاهی از دو سو (۶) ۸۹
بخش چهارم: نظم‌گرایان (۷) ۱۰۷
بخش پنجم: در مکتب نیما (۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) ۱۲۷
بخش ششم: مکتب نیما و شعر زنانه (۱۳) ۲۳۳
بخش هفتم: در مکتب سخن (۱۴) ۲۵۵
بخش هشتم: شعر منثور (یا آزاد) (۱۵ و ۱۶ و ۱۷) ۲۷۹
حاصل کار (۱۸) ۳۶۳
پی‌نوشت ۳۸۷
نمایه ۳۹۳

شماره بخش	فهرست موضوعی براساس مباحث
۱	شعر نو، شعر آزاد، شعر سپید، شعر امروز، شعر نیمایی، شعر عرب‌گرا، شعر غرب‌گرا
۲	نیما یوشیج
۳	زبان نیما، پرویز ناتل خانلری
۴	تندر کیا، گلچین گیلانی، فریدون توللی
۵	محمدعلی جواهری (رواهیج)، محمد حسین علی‌آبادی، هوشنگ ایرانی، کاظم رجوی، آثار واقعه ۲۸ مرداد ۳۲ بر شعر نو
۶	شعر نو از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ و پس از آن
۷	مهدی حمیدی شیرازی، محمدحسین شهریار، هوشنگ ابتهاج، سیمین بهبهانی، منوچهر نیستانی
۸	منوچهر شیبانی، اسماعیل شاهرودی، احمد شاملو، سیاوش کسرایی، نصرت رحمانی، فروغ فرخزاد
۹	محمد زهری، سیمین بهبهانی، هوشنگ ابتهاج، سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث
۱۰	محمد عاصمی، حیدر رقابی، فریدون کار، محمود مشرف تهرانی (م.آزاد) منوچهر

شماره بخش **فهرست موضوعی براساس مباحث**

آتشی، منوچهر نیستانی، یدالله رویایی، یدالله امینی، فرخ تمیمی

۱۱ رضا براهنی، محمدعلی سپانلو، اسماعیل خویی

۱۲ خسرو گلسرخی، سعید سلطانپور، نعمت میرزازاده، حمید مصدق، پرویز خائفی، منصور اوجی، محمد حقوقی، علیرضا نوری‌زاده، جعفر کوش آبادی، سیروس مشفقی، عمران صلاحی، هادی خرسندی، مهدی سهیلی

۱۳ نوذر پرنگ، ولی‌الله درودیان، بهمن صالحی، حسین منزوی، کیومرث منشی‌زاده، پروین بامداد، پروین دولت‌آبادی، ژاله سلطانی، آذر خواجوی، مهستی بحرینی

۱۴ فریدون مشیری، محمود کیانوش، میمنت ذوالقدر، شفیعی کدکنی، نادر نادرپور

۱۵ شعر آزاد، احمد شاملو

۱۶ بیژن جلالی، احمدرضا احمدی، شمس لنگرودی، کیومرث منشی‌زاده

۱۷ طاهره صفارزاده، علی موسوی گرمارودی، اسماعیل نوری علاء، میرزا آقا عسکری، شعر حجم، موج نو، موج سوم، مینا اسدی، شاداب وجدی

۱۸ وضعیت شعر نو در دوران امروز

دربارهٔ نویسندگان

صدرالدین الهی در ۱۳ آذر ۱۳۱۳ در محلهٔ سرچشمهٔ تهران متولد شده است. خاندان او که اصلاً مقیم لواسانات بزرگ بوده‌اند پس از انتخاب تهران به پایتختی، به این شهر آمدند و ساکن آن شدند. نیا و نیای بزرگ او مدرسین حکمت‌الهی در عصر خود بوده‌اند.

صدرالدین الهی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطهٔ خود در تهران، وارد دانشسرای عالی دانشکدهٔ ادبیات تهران شد و تحصیلات خود را در رشتهٔ ادبیات فارسی در دورهٔ لیسانس به پایان برد. (۱۳۳۶)

در هنگام تحصیل در سال آخر متوسطه به خدمت روزنامهٔ کیهان درآمد (۱۳۳۱) و تا امروز به حرفهٔ روزنامه‌نگاری اشتغال دارد. وی از بنیانگذاران هفته‌نامهٔ «کیهان ورزشی» است که نخستین شمارهٔ آن در آذر ۱۳۳۴ در تهران منتشر گردید و تا امروز انتشار آن ادامه دارد. او در «کیهان ورزشی» برای نخستین‌بار، بیرون از مسائل خبری و گزارش‌های ورزشی، موضوعات مربوط به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفهٔ تربیت بدنی و ورزش را مطرح کرد و این در حالی بود که حتی در ممالک پیشرفتهٔ غربی معدود بودند کسانی که به این جنبه از ورزش و تربیت بدنی توجه داشتند.

صدرالدین الهی به‌عنوان خبرنگار «کیهان» و «کیهان ورزشی» از جبهه‌های جنگ اول لبنان، جنگ‌های آزادیبخش الجزایر و بازی‌های آسیایی ۱۹۵۸ توکیو، ۱۹۶۶ بانکوک و بازی‌های المپیک ۱۹۶۴ توکیو و ۱۹۷۶ مونترال گزارش تهیه کرده است.

او به موازات کار در کیهان ورزشی، به نوشتن پاورقی‌هایی متعدد در مجلات «تهران مصور» و «سپید و سیاه» پرداخت و نیز مصاحبه‌های بسیاری با شخصیت‌های سیاسی و ادبی ایران و جهان انجام داد. او از فرانسه مدرک دیپلم مطالعات عالی از انستیتوِ مطبوعات فرانسه، دکترای جامعه‌شناسی سیاسی ورزش از دانشگاه تور ـ اورلئان و دیپلم تخصص برنامه‌ریزی ورزشی از دانشسرای عالی تربیت بدنی و ورزش فرانسه دریافت داشته، و در چندین کنفرانس بین‌المللی ورزش سخنرانی‌های جامعی دربارهٔ تخصص خود کرده است.

الهی از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۸ مدیر گروه روزنامه‌نگاری و رادیو تلویزیون دانشکدهٔ علوم ارتباطات اجتماعی بود و در سال ۱۳۵۸ برای مطالعات دانشگاهی به دانشگاه سن‌خوزه و برکلی در کالیفرنیا رفت و از آن زمان تاکنون به کار نوشتن و تحقیق پرداخته است.

صدرالدین الهی در دوران تحصیل در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران با همسر خود، عترت گودرزی، ازدواج کرده و دو فرزند به نام‌های برزو و باران دارد.

***

نادر نادرپور، در شانزدهم خرداد ۱۳۰۸ از پدر ومادری فرهنگدوست و هنرشناس در تهران زاده شد. دوره‌های دبستان و دبیرستان را در همان شهر گذراند و برای تحصیل رشتهٔ ادبیات فرانسه به دانشگاه سوربن (پاریس) رفت. نادرپور پس از اخذ لیسانس به تهران بازگشت و به‌عنوان کارشناس پیمانی در وزارت فرهنگ‌وهنر، به سازمان ماهنامه‌های «هنر و مردم» و «نقش‌ونگار» پیوست و مدتی سمت سردبیری آن‌ها را برعهده داشت.

نادرپور از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷، سمت سرپرستی گروه ادب امروز را در رادیو

تلویزیون ملّی ایران عهده‌دار بود و برنامه‌هایی دربارهٔ زندگی و آثار نام‌آوران ادب معاصر ساخت. در مرداد ۱۳۵۹ از تهران به پاریس رفت و تا اردیبهشت ۱۳۶۵ در آن شهر اقامت داشت. در همان‌جا به عضویت افتخاری اتحادیهٔ نویسندگان فرانسه برگزیده شد و در مجامع و گردهمایی‌های گوناگون شرکت جست و سخن راند. در بهار ۱۳۶۵ به دعوت بنیاد فرهنگ ایران در بوستون، عازم آمریکا شد و از آن پس، به سخنرانی‌های متعدد در دانشگاه‌های هاروارد، جرج‌تاون، یو.سی.ال.ای، برکلی، اروایین پرداخت و پاره‌ای از برنامه‌های ادبی و فرهنگی خود را، چه از طریق تدریس در کلاس‌ها و چه از راه سخن گفتن در رادیو و تلویزیون، آغاز کرد.

چشم‌ها و دست‌ها (۱۳۳۳)، دختر جام (۱۳۳۴)، شعر انگور (۱۳۳۷)، سرمه خورشید (۱۳۳۹)، گیاه و سنگ نه، آتش (۱۳۵۷)، از آسمان تاریسمان (۱۳۵۷)، نام بازپسین (۱۳۵۷)، صبح دروغین (۱۳۶۱)، خون و خاکستر (۱۳۶۸)، زمین و زمان (۱۳۷۵) و گفتگویی در تاریکی، عناوین مجموعهٔ اشعار نادرپور هستند.

برخی اشعار وی به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی ترجمه شده و او نیز اشعار بسیاری از شاعران بزرگ فرانسوی و ایتالیایی را به فارسی ترجمه کرده و مجموعه‌ای از آثار آن‌ها را، زیر عنوان هفت چهره از شاعران معاصر ایتالیا به همراهی بیژن اوشیدری، و نیز بخشی از اشعار هووانس تومانیان (سخنسرای نامدار ارمنی) را با همکاری گالوست خاننس و روبن آوانسیان در سالیان پیش به فارسی برگردانده و به چاپ رسانده است.

نادر نادرپور در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشت و پیکر او در گورستان وست‌وود مورچوری لس‌آنجلس به خاک سپرده شد.

به‌جای مقدمه

اگر در این یازده ســـالی که [مجلهٔ] روزگار نو پشت سر گذاشـــته رویهٔ ما در قبال آن مقوله‌ای که نام شـــعر نو به خود گرفته بیش‌ازحـــد محافظه‌کارانه جلوه کرده، نه بدین‌جهت بوده است که ما شـــعر بی‌وزن و قافیه را شعر نمی‌دانسته‌ایم، که چه‌بسا طبع‌آزمایی‌های منظومی که نام شعر بر آن‌ها نمی‌شود نهاد و چه فراوان آثار منثوری که آنان را چیزی جز شعر نمی‌توان شمرد. بل درد این است که اغلب این شعرهای به‌اصطلاح نو از شـــعر فقط نامـــش را به گروگان گرفته‌اند و در آن‌ها نه نشـــانی از احساس و تخیلی جاذبه‌برانگیز به چشم می‌خورد و نه توانی در انتقال همان احساس و تخیل شـــاعرانه، هرقدر هم که پیش‌پاافتاده باشد... . بنابراین، مدتی دراز است که ما در هر فرصتی، از کسانی که در کار شعر و شاعری صاحب‌نظرند جویای جوابی برای این سؤال بوده‌ایم که: تا کی باید، در کنار آشفته‌بازاری که در بنیادهای سیاسی و اجتماعی ما پا گرفته، شاهد وضع مشابهی نیز در شعر و شاعری باشیم که دست‌کم تا اوایل قرنی که اینک در سال‌های آخر آن هستیم، برای خود معیارهایی داشت که غَث‌وسَمین را از یکدیگر جدا می‌کرد و گوهر را همنشین خرمهره قرار نمی‌داد؟

خوشـــبختانه در آن ســـوی دنیا ـــ در کالیفرنیا ـــ دوســـت عزیزمان آقای دکتر

صدرالدین الهی، که خود نه‌فقط ذاتاً شـــاعر است بلکه ســـال‌ها در دانشکدهٔ علوم ارتباطات اجتماعی تهران مدرّس ادب امروز بوده و نمونه‌هایی از شعر اصیل فارسی را نیز با کمک دستیارانی فرانســـوی به زبان شعرگونهٔ فرانسه برگردانده و در مجلهٔ ادبی اوریان (Orient) و روزنامهٔ لوموند (Le monde) به چاپ رسانیده، همتی کرده است و در این زمینه با شاعر پرمایه و نکته‌بین و طرفه‌پرداز عصر ما، نادر نادرپور، به گفت‌وشنودی پرداخته است که می‌تواند حاصل آن پاسخی برای این سؤالِ تا حال جواب‌ناگرفتهٔ ما باشد. به‌خصوص که «زبان مکتوب» آن هشداری است به اهل ادب تا آن را سخنی سرســـری نگیرند و بدانند که هر عبارتی سنجیده و حساب‌شده به رشتهٔ تحریر درآمده است... ما با سپاسگزاری فراوان از این دو دوست فرزانهٔ خود، اینک رشتهٔ سخن را دربارهٔ شعر نو، این طفل صدساله، تا هر کجا که به دراز بکشد به آنان وامی‌گذاریم.

اسماعیل پوروالی
مدیر مجلهٔ روزگار نو ـ پاریس
خرداد ۱۳۷۱

اشاره

مدت‌ها بود که دوست صاحب‌نظر و دانشمندم دکتر محمدحسین مصطفوی مصرّانه از من می‌خواســـت تا مصاحبهٔ طولانی و مکتوبی را که از خردادماه ۱۳۷۱ تا آبان‌ماه ۱۳۷۲ با شـــاعر نامدار و معاصر نادر نادرپور به عنوان طفل صدساله‌ای به نام شعر نو کرده بودم و در مجلهٔ روز گار نو در پاریس به مدیریت اسماعیل پوروالی از پیشکسوتان روزنامه‌نگاری معاصر ایران به چاپ رسیده بود به صورت کتابی منتشر کنم.

دکتر مصطفوی معتقد بود که این مصاحبه دست‌کم کلید راهگشا و قابل استفاده‌ای دربارهٔ «شعر نو» فارسی به دست جویندگان و محققان آینده خواهد داد.

اصرار این دوست دانا که خود طی سال‌های متمادی همکار نزدیک و عملاً دستیار اول و معاون نادر نادرپور برای تهیهٔ برنامه‌های گروه «ادب امروز» در رادیو تلویزیون ایران بود، ســـرانجام مرا قانع کرد که به این کار تن دردهم. به دکتر مصطفوی متذکر شدم که برای تحقق این طرح به همکاری نزدیک و ثمربخش او نیاز دارم؛ به این معنا که سؤال و جواب‌های مصاحبه پس از مذاکرات اولیه به‌وسیلهٔ دستگاه فاکس ردوبدل می‌شد و من این شیوهٔ کار را «مفاکسه» نامیده بودم که صورت عرضهٔ روزنامه‌ای داشت و درنتیجه نیازمند ویراستاری او در زمانی که لازم بود به صورت کتاب درآید، بود.

دوست من این شرط را پذیرفت و قرار شد با خواندن مطالب این مصاحبه یک سال‌ونیمه این کار را به شکل تدوین کتابی سروسامان دهد.

دکتر مصطفوی معتقد بود کـــه در کار کتاب باید از تعارفاتی که نادرپور در کنار پاسخ‌هایش به آن متوسل می‌شد و من نیز ناچار به همان سبک و با همان تعارفات سؤالات را مطرح می‌کردم چشم‌پوشی کنم و سؤال و جواب‌ها را تا سرحد امکان به صورت مصاحبهٔ حضوری درآوریم. علاوه بر آن باید در پایان هر فصل حتی‌الامکان شـــعری به عنوان نمونه که یا از طرف نادرپور و یا از سوی من انتخاب شده و مورد قبول هر دو تن ما بوده است، بیاید تا منظور گفت‌وگوی آن فصل بهتر تفهیم شود.

در این حال به‌هیچ‌روی در اظهارنظرهای شاعر در مورد شاعران دیگر که احتمالاً یکی از ما و یا هر دو تن، قابل‌قبول و پذیرفتنی نیست تغییری داده نشود.

ویراســـتار کتاب همچنان اعتقاد داشـــت که عکس‌العمل‌ها و حرف و گفته‌ها و نوشـــته‌هایی که در خلال مصاحبه میان خوانندگان و یا شـــاعران مورد بحث، با نادرپور یا این بنده به وجود آمده و گاه دامنهٔ آن به تندی و تلخی کشیده شده است در متن کتاب یا حتی حاشـــیهٔ و این موارد که گاه خود حاوی نکاتی آموزنده بوده است در کتابی دیگر و در فرصتی مناســـب همراه با مکمل‌ها و احتمالاً عکس‌ها و دست‌نوشته‌های مربوط چاپ و منتشر شود.

من با تمام نظرات ویراستار موافق بودم و در نتیجه کار را آغاز کردیم و کتاب را با فصل‌بندی‌هایی که خود نادرپور هم به آن معتقد بود برای چاپ آماده کردیم.

اینک، هر دو خرسندیم که کتاب طفل صدساله‌ای به نام شعر نو به صورتی که می‌تواند مرجع باشد در اختیار شماست.

بار دیگر از ویراستاری هوشمندانهٔ دکتر محمدحسین مصطفوی و نیز همت و کوشش دوست جوانم بزرگمهر لقمان برای فراهم‌آوردن مقدمات و امکانِ چاپ این کتاب سپاسگزارم.

صدرالدین الهی

ایالات متحدهٔ امریکا، کالیفرنیا،

آبان‌مان ۱۳۹۴ شمسی، نوامبر ۲۰۱۵ میلادی

۱
پیشگفتار: از عرب تا غرب

صدرالدین الهی ـ آقای نادرپور، مدّت‌هاست که حال‌وروز شعر معاصر ایران، مرا - که در کار عشق‌ورزیدن به شعر شهرهٔ شهرم - نگران ساخته است. شعر معاصر فارسی به راهی می‌رود که با سال‌های آغازین آن تفاوت‌های بسیار دارد و درحقیقت، آنچه ما در سال‌های دور به نام «شعر نو» در برابرِ «شعر کهن» می‌شناختیم امروز به صورتی درآمده که هر دوستدار و علاقه‌مندی را به تأمل و دوباره‌نگری وامی‌دارد. به دنبالِ این اندیشه بود که بهتر دیدم تا در امتداد صحبت‌هایی که گاه و بیگاه به بررسی وضع شعر معاصر فارسی در این سوی دنیا اختصاص داده‌ایم، باب این گفت‌وگوی مکتوب را با شما بگشایم.

اما چرا شما؟ بدون تعارف، برایِ اینکه صاحب‌سخن، سخن‌شناس و کاردانی تیزهوش‌اید و همچون یک گوهریِ عیارسنج، با محک تجربیات چهل سالهٔ خود می‌توانید نقدها را بسنجید و زرِ بی‌غش را از مسِ سیه‌روی بازشناسید. بعد هم فکر کردم که حاصل این گفت‌وگوی مکتوب را، اگر صلاح بدانید، به دست اسماعیل پوروالی بسپاریم که در مقولهٔ شعر امروز همدرد من است و در حق شما با همین اعتقاد.

شعر معاصر فارسی دارای فصول خاصی است که از جهتِ زبان، ساختمان

شـــعری، مفاهیم تازه و... درخور مطالعهٔ علمی و بازنگری دقیق است و امید من آن است که در این مصاحبهٔ مکتوب، ما نخست به‌اختصار و سپس در فرصتی بیشتر این زیروبم‌ها را بســـنجیم. بنده در مقام یک جویندهٔ کنجکاو بپرسم و شما در مقام یک شاعر آغازکنندهٔ راه، زشت و زیبا یا نیک و بد سخنی را که امروز به نام «شعر نو» در دست ماست، به شیوهٔ همیشـــگی خویش، یعنی دور از جنجال و توأم با استدلال و استحکام، بیان کنید.

حالا اجازه بفرمایید گفت‌وگوی مکتوب خودمان را با این پرسش آغاز کنم که:

آیا به نظر شما این پدیده‌ای که امروز به نام «شعر نو» در زبان فارسی وجود دارد، ادامهٔ منطقی همان است که هنگام جوانی ما با «شعر کهن» به مقابله برخاسته بود؟ اگر چنین است، نفوذش تا کجا دامن گسترده و هواخواهانش چه کسانی هستند؟ و اما اگر این پدیده، به گمان شما، کهنه شده و قابلیت بحث‌انگیزی را از دست داده است، چرا هرچندگاه یک‌بار در مطبوعات فعلی ایران مطرح می‌شود؟

نادر نادرپور ـ آقای دکتر الهی عزیز، نخســـت از مراحم دوســـتانه‌ای که بر من روا داشته‌اید سپاســـگزاری می‌کنم و امیدوارم که در پاســـخ‌گفتن به پرسش‌های شما شایســـتهٔ این مراحم باشم و اما جواب نخستین ســـؤال شما: گرچه دیرگاهی است که پدیدهٔ «شعر نو» در زبان فارســـی معاصر به کهنگی گراییده است، اما مطبوعات «غرب‌زدهٔ» امروز ایران، هرچندگاه یک‌بار با درهم‌آمیختن دوغ و دوشـــاب، تازه‌اش می‌کنند. منظور من از مطبوعـــات «غرب‌زده» آن گروه از هفته‌نامه‌ها یا ماهنامه‌هایی هستند که به اهتمام نویسندگان و مترجمان پیشین و با شکل و شیوهٔ مطبوعات قبل از انقلاب، در ایرانِ کنونی انتشار می‌یابند و اغلب مطالبی که در زمینه‌های فرهنگی و هنری به چاپ می‌رسانند، یا رونوشـــت قلم‌خورده‌ای از مقالات آن روزگاران یا تقلید ناقصی از همان‌ها به شمار می‌آید. از آنجا که این‌گونه نشریات آینه‌های بی‌غش روزگار خود نیستند و رخصت درج و نشر آثاری را که نمودار احوال ایران امروزی باشد ندارند (و اگر گاه‌گاه جرئت چنین کاری را به خود دهند، به سرنوشت مجلاتی نظیر گردون و فارابد و دنیای ســـخن دچار می‌آیند)، بی‌گمان در قلمرو شـــعر نیز از

تکرار نوشته‌ها و نمونه‌های دیرین ناگزیرند.

مهم‌ترین ویژگی این‌گونه مطبوعات، تکرار مطالب و شباهت خوانندگان است. یعنی، نه‌تنها مقالاتشان کم‌وبیش رونوشت یکدیگر یا ترجمه از متنی واحد است، بلکه خوانندگانش نیز همان‌هایی هستند که نظیر این مطالب را در نشریات مشابه می‌خوانند.

همین‌جا یادآوری می‌کنم که اگر بین مطبوعات فارسی و «شعر نو» پیوندی وجود دارد، جای شگفتی نیست زیرا اولاً هردو شکوفه‌هایی همزمان‌اند که بر درخت «تجدد» روییده‌اند و ثانیاً همین مطبوعات بوده‌اند که از آغاز ظهور «شعر نو» به یگانه پایگاهش بدل شده و «شعر سنتی» را در محدودهٔ «انجمن‌های ادبی» زندانی کرده‌اند، و به همین سبب است که دگردیسی‌های چهرهٔ این‌گونه شعر را فقط در آینهٔ موج‌دار این‌گونه مطبوعات می‌توان دید.

اما نسل نوخاسته‌ای که در دامان انقلاب اخیر پرورش یافته است حسابی جداگانه دارد، بدین معنی که دارای مطبوعات و قلم‌زنانی ویژهٔ خویش است و اگر گاهی نیز نگاهی به سوی این «غرب‌زدگان» بیفکند به قصد آگاهی و خرده‌گیری از آثاری است که به نظرش «منحط» می‌آیند.

زیرا این نسل از آغاز بلوغ خویش، به تلقین سران فکری و مذهبی، ادبیات جدید ایران (و به‌ویژه «شعر نو») را طاغوتی دانسته و به دنبالِ تنی چند از شاعران نظیر مهرداد اوستا و حمید سبزواری و علی معلم، قالب‌های قدیم عروضی را بر اشکال تازهٔ شعر رجحان نهاده است.

با این‌همه، می‌توان گفت که برخی از تازه‌شاعران این نسل بر اثرِ تأثیرپذیری از کسانی چون طاهره صفارزاده و علی موسوی گرمارودی به شیوه‌های جدید سخنوری گراییده‌اند و با آثار نوآوران نسل‌های قبل از خویش، کم‌وبیش، آشنایی یافته‌اند و همین آشنایی است که بخشی از شعر «انقلاب‌زدهٔ امروز» را با «شعر نو دیروز» پیوند داده است.

توضیح ضروری دربارهٔ این دسته از تازه‌شاعران نسل انقلابی این است که لزوماً طاهره صفارزاده یا موسوی گرمارودی را بهترین و برجسته‌ترین نمونهٔ نوآوران قبل از خویش نمی‌دانند بلکه راهنمایانی می‌شمارند که طریقهٔ «شعر نیمایی» یا «شعر

آزاد»[۱] را به آنان نشان داده و به‌ناگزیر در شیوهٔ سخنشان تأثیر گذاشته‌اند.

از این‌همه، نتیجه می‌گیرم که شـــاعران پروردهٔ انقلاب به دو گروه «سنت‌گرا» و «سنت‌شـــکن» تقسیم شده‌اند. طبیعتاً گروه نخســـت را با «شعر نو» کاری نیست اما گروه دوم، گرویدن به «شعر آزاد» (یا بی‌وزن و قافیه) را آسان‌تر از فراگرفتن اصول «عروض نیمایی» یافته‌اند و نتیجهٔ این انتخاب قطعات فراوانی اســـت که معمولاً در مطبوعات غرب‌زده و گاهی نیز در نشـــریات انقلابی چاپ می‌شود و اغلب، پس از انتشار در این نامه‌های هفتگی و ماهانه به صورتِ دیوان‌ها یا مجموعه‌های کم‌برگ و پربرگ تدوین می‌پذیرد.

آقای نادرپور، شما سی‌ونُه سال پیش در مقدمهٔ نخستین کتاب خود، چشم‌ها و دست‌ها، دربارهٔ شعر نو و مفهوم نوگرایی و کهنه‌پرستی چنین نوشته‌اید: «... شعر نو، به معنی کشف مفاهیم و معانی تازه و حتی قالب‌های تازه، در همهٔ اعصار وجود داشته و کهنه‌پرستان و محافظه‌کاران نیز همیشه بوده و با تازه‌جویان به ستیزه برخاسته‌اند. اما پایان این جدال همواره به سود دستهٔ دوم بوده است. برای اینکه این معنی روشن‌تر شود، کافی است نگاهی به گذشته بیفکنیم و ببینیم چه تفاوت عظیمی بین شیوهٔ شاعران سلف نمودار است. اگر فاصلهٔ شگرف سخن «سعدی» را با شاعر متقدمی مانند «ابوحفص سُغدی» بر اثرِ فاصلهٔ پنج قرنی بدانیم، تفاوت آشکار شعر «سعدی» و «حافظ» را که کمتر از یک قرن با هم فاصله دارند، چگونه توجیه کنیم؟ آیا جز این است که جوشش دردهای تازه و احساس نیاز به بیان آن‌ها «حافظ» را به راهی دیگر افکنده است؟»[۲] حالا، قریب چهل سال بعد از این نوشته و با توجه به نوعی آشفتگی و سرگشتگی که در کار شعر و شاعران جوان پیدا شده است، آیا انگیزهٔ پدیداری «شعر نو» را در زبان فارسی معاصر همان می‌دانید که قبلاً نوشته بودید؟ آیا اگر شاعران پروردهٔ این انقلاب را کسانی می‌پندارید که «شعر آزاد» را آسان‌ترین و کوتاه‌ترین راه برای شاعرشدن (و به قول فروغ فرخزاد «خود را به‌ثبت‌رساندن») دانسته‌اند، چه تفاوتی میان این تازه‌جویی ایشان و گرایش به شیوه‌های نو در ادوار گذشتهٔ زبان فارسی قائل‌اید و مثلاً چه تفاوت‌هایی میان نوگرایی «حافظ»، که در مقدمهٔ چشم‌ها و دست‌ها به آن اشاره کرده‌اید، با نوگرایی امروزی می‌بینید؟

هرچند این سخن پس از گذشتن زمانی دراز هنوز در ذهن من قوت پیشین خود را دارد، اما تجربیات همین زمان دراز به من آموخته است که انگیزهٔ پدیداری «شعر نو» در زبان فارسی معاصر، تفاوتی اساسی با علل ظهور شیوه‌های تازه در ادوار گذشتهٔ همین زبان داشته اســـت. برای ایضاح این مطلب باید گفت که از هفتاد سال پیش تاکنون، دلبستگان و کنجکاوان سخن پارسی نخست با اصطلاحاتی مانند «شعر نو» و «شعر سپید»[۳] و «شعر آزاد» و سپس با مفاهیمی نظیر «شعر نیمایی» و «شعر امروز» روبه‌رو شده‌اند اما از ماهیت و تعریف و تاریخچهٔ هیچ‌کدام آگاهی درستی نیافته‌اند.

گروهی «شعر نو» را فقط «شعر آزاد» می‌پندارند و گروهی دیگر «شعر امروز» را همان جیغ بنفش می‌دانند که در غاری کبود کشـــیده شد و آن غار را از هیبت خود به دویدن واداشـــت[۴]. کوتاه سخن آنکه، بیشتر کســـان، هر سروده‌ای را که نقشی نامتعارف، و اغلب گسیخته، بر صفحهٔ کاغذ بیفکند، «شعر جدید» می‌نامند. و اما به گمان من، همهٔ این عنوان‌ها - که دوران مشخصی از سخن پارسی را دربرمی‌گیرند - حاصل انقلاب مشروطیت ایران‌اند که در زمینهٔ شعر نیز مانند بسیاری از زمینه‌ها تحولی را آرزو داشـــت و برای دســـت‌یابی به آن تحول، الگوی «غرب» را به‌جای الگوی «عرب» گذاشت.

مفهوم این سخن آن است که ادبیات ایرانِ بعد از اسلام را، چه نظم و چه نثر، تا آغاز انقلاب مشروطیت «عرب‌گرای» و از آن پس «غرب‌گرای» باید خواند. منظور من از این‌گونه تقســـیم‌بندی زمانی تاریخ‌نگاری نیســـت بلکه پاسخ به این پرسش شماست که تفاوت میان نوآوری‌های ادوار پیشین و تازه‌جویی‌های دوران اخیر در شعر فارسی چیست؟ و من با این تقسیم‌بندی قصد دارم که همهٔ کوشش‌های شاعران قرون اسلامی را تا ظهور مشروطیت، تغییرات کمّی و جزئی در مسیر «عرب‌گرایی» شعر فارسی بشـــمارم و دگرگونی این شعر را از انقلاب مشـــروطیت تا این زمان، تحولی کیفی در راستای «غرب‌گرایی» محسوب کنم.

به عبارت ساده‌تر، معتقدم اگر شعر فارسی همزمان با انقلاب مشروطیت دستخوش دگرگونی‌هایی در صورت و معنی شد، به این سبب بود که الگوی «عرب‌گرایانهٔ» بعد از اسلامِ او بر اثرِ توجه ناگزیر ایرانیان به سوی فرهنگ و تمدن باخترزمین ناگهان تغییر

یافت و الگوی شعر اروپایی (به‌ویژه فرانسوی) سرمشق شاعران ایرانی شد.

حالا که بر اساس نظر شما، به دو گونهٔ شعر «عرب‌گرای» و «غرب‌گرای» وقوف یافته‌ایم، اجازه بدهید نخست، علت و چگونگی «عرب‌گرایی» را در شعر فارسی قدیم و «غرب‌گرایی» را در شعر فارسی جدید از شما بپرسم.

دربارهٔ «عرب‌گرای»شـــدن شعر قدیم فارســـی، دو علت عمده را ذکر می‌توان کرد. اول اینکه، «شـــعر عربی» یکی از ارکان اساســـی فرهنگ فاتح بود و استیلای آن بر شعر آیندهٔ فارســـی طبیعی به شمار می‌آمد و دوم اینکه، «شـــعر عربی» در قیاس با شـــعر آن‌روزی جهان نیز شایستهٔ توجه و تقلید بود، به‌ویژه آنکه، چیرگی اعراب بر ایران را فقط حاصل شکست نظامی ساسانیان نمی‌توان دانست، بلکه مولود کششی باید شمرد که ایرانیان را به سوی دین اسلام، همچون پیامی تازه و درعین‌حال آشنا، ســـوق می‌داد. من این مطلب را در نوشته‌های دیگر خود به‌تفصیل بیان داشته‌ام[۵] و در اینجا فقط به‌اختصار اشـــاره می‌کنم که ناخرسندی شدید توده‌های مردم ایران از انحصارطلبی دو طبقهٔ همدست موبدان و دولتمردانِ دوران ساسانی از یک‌سو، و پیام مزدکی «برادری و برابری»، که از طریقِ چند ایرانی فراری و تازه‌مسلمان، بی‌هیچ‌گونه ارتباطی با متون و احکام اسلامی، به شعار «اخوت و مساوات» اعراب تبدیل شده بود از دیگرسو، چنان موجب شیفتگی ایرانیان گردید که در نبردهایی مانند «سلاسل» و «فتح‌الفتوح»، با وجودِ سپاهیان و تجهیزات فراوان، چنانکه باید نجنگیدند و راه را بر سلطه‌جویی آئین تازه گشودند. البته همین جا باید گفت که همین ایرانیان در طول «دو قرن سکوت»، یعنی دویست سالی که به شکرانهٔ قدوم اعراب مسلمان، مشغول نثار هستی و ایثار فرهنگ خود بودند و به جایِ لغو امتیازات طبقهٔ حاکم و استقرار عدالت اجتماعی، انحصارطلبی حکام عرب و تجمل‌پرستی بیدادگرانهٔ خلفای اموی و عباســـی را دیدند، اندک‌اندک به اشـــتباه خویش در هنگام آغوش‌گشادن بر آیین جدید پی بردند و در خود احســـاس «فریب‌خوردگی» کردند و از آن پس، تناوب احساس دوگانهٔ «شیفتگی» و «فریب‌خوردگی» است که در سراسر تاریخ و فرهنگ دوران اســـلامی ایران انعکاس یافته و در پیکاری درونی میـــان مهر و کین، روابط

ایرانیان را با اسلام و اعراب، متغیّر و نامتعادل ساخته است.

اما من چنانکه گفتم انتخاب شـــعر عربی را به عنوانِ الگوی سخن فارسی فقط حاصل شـــیفتگی آغازین ایرانیان نسبت به دین اسلام نمی‌شـــمارم بلکه نتیجهٔ دو واقعیت می‌دانم:

نخست اینکه، به حکم غلبهٔ اســـلام بر ایران، شعر عربی یگانه الگوی ممکن برای ایرانیان می‌توانست بود و دوم اینکه، همین شـــعر، به یمن پیشینهٔ درخشانی که در عهد جاهلیت داشـــت و توانایی‌هایی که پس از اسلام نیز در او دیده می‌شـــد، به‌خودیِ‌خود ستودنی و درخور تقلید می‌نمود. به‌هرصورت، بر اســـاسِ این دو دلیل و همچنین به ســـببِ همان شیفتگی نخستین ایرانیان بود که به قول دکتر عبدالحسین زرین‌کوب «... شعر فارسی از آغاز بر مبنای شعر عربی به وجود آمد و در قالب‌های بیانی اغراض معانی، غالباً شیوهٔ شعر عرب را سرمشق یافت (و) ارتباط مستقیم با شعر عربی برای آن اجتناب‌ناپذیر شد...»[۶]

و بدین‌گونه، سراسر سخن فارسی پس از اسلام، چه در صورت و چه در معنی و چه در سبک‌های سه‌گانهٔ خراسانی و عراقی و هندی، از الگوهای شعر عربی تأثیر و تقلید پذیرفت. در اینجا، به عنوان جملهٔ معترضه می‌گویم که دانستن این واقعیت حقیقتی را که به همین اندازه اهمیت دارد نفی نمی‌تواند کرد و آن این اســـت که ما ایرانیان غالباً آنچه از اقوام دیگر وام کرده‌ایم چنان رنگ‌وبوی ایرانی بخشیده و از آنِ خود ساخته‌ایم که گویی از آغاز متعلق به ما و گاهی هم بهتر از اصل بوده است.

باری، نتیجه‌ای که از این مقدمات طلب می‌کنم این اســـت که نوآوری‌های همهٔ شاعران فارســـی‌زبان در ادوار گوناگون اسلامی، از محدودهٔ الگوی شعر عربی فراتر نمی‌رفت و طبعاً تغییراتی نیز که از آن نوآوری‌ها در ســـخن فارسی روی می‌داد یک محور و یک مســـیر بیشتر نداشـــت و بنابراین، اختلاف پانصدساله‌ای که میان نظم «ابوحفص سُغدی» و شعر «مصلح‌الدین سعدی» دیده می‌شد، چیزی بیش از مقتضیات زمان و تحولات زبان نبود و این تحولات کمّی و دگرگونی‌های جزئی در شعر فارسی تا اوایل قرن نوزدهم میلادی ادامه یافت و آن‌گاه بر اثر شکست‌های سپاهیان ایران از لشکریان روسیهٔ تزاری، در جنگ‌های دوران فتحعلی‌شاه قاجار بود که نخبگان ایرانیِ آن زمان را به واپس‌ماندگی کشور خویش و پیش‌افتادگی ممالک مغرب‌زمین واقف

کرد و از آن روزگار، گرایش کلی ایرانیان را به سوی غرب موجب گردید و انقلاب مشروطیت را، که نشانه و نتیجهٔ این گرایش بود، پدید آورد.

من در اینجا، وقت و قصد پرداختن به جنبه‌های گوناگون «غرب‌گرایی» ایرانیان را ندارم و فقط به تذکار این نکتهٔ مهم می‌پردازم که بعد از وقوع انقلاب مشروطیت و همزمان با ورود مظاهر گوناگون فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین به ایران بود که الگوی شعر فارسی از «عربی» به «غربی» تبدیل یافت و تحولی که از همین تبدیل الگو پدیدار شد، «شعر نو» نام گرفت.

به عبارتِ ساده‌تر، تفاوتی که میان «شعر قدیم» و «شعر نو» وجود دارد به‌جز تفاوت الگو نیست، بدین معنی که سرمشق «شعر قدیم» عربی بوده و سرمشق «شعر نو» غربی شده است و عناوینی از قبیلِ «شعر نیمایی»، «شعر آزاد»، «شعر سپید» و حتی «شعر امروز» و «شعر جدید» در محدودهٔ سخنی می‌گنجد که از مغرب‌زمین تأثیر پذیرفته است.

پس، آیا به گمان شما فرقی در میان این عناوین یا مکتب‌ها نمی‌توان یافت؟

چرا...! در میان این عناوین تفاوت‌هایی نظیر آنچه در میان سبک‌های «خراسانی» و «عراقی» و «هندی» بوده است، وجود دارد. اما همچنان‌که آن شیوه‌های سه‌گانه، در مسیر شعر «عرب‌گرای قدیم» قرار دارند، این عناوین و شیوه‌های تازه را نیز در راستای شعر «غرب‌گرای جدید» قرار باید داد و البته همهٔ این مطالب، به توضیحات بعدی نیازمند است.

با این توضیح فشرده - اما جامع - که نظریه‌ای کاملاً تازه را در سخن فارسی مطرح می‌سازد و شعر هزارودویست‌سالهٔ «عرب‌گرای» را در برابرِ شعر کمتر از صدسالهٔ «غرب‌گرای» قرار می‌دهد، جای آن دارد که وارد اصل موضوع شویم و به یک تحلیل محتوایی «زبانی - تاریخی» از شعر معاصر فارسی و جریان‌های آن بپردازیم. به عبارتِ دیگر، سرفصل‌های مهم این شعر را با توجه به شاعرانی که «تأثیرگذار» و «جریان‌ساز» بوده‌اند مطرح کنیم و نقطه‌های قوت و ضعف هر جریان را مورد بررسی قرار دهیم.

برای این منظور، شاید بهتر باشد از «نیما» و تئوری‌های او در موردِ وزن شعر فارسی و نیز راه‌هایی که ارائه کرده و زبانی که به کار گرفته است، شروع کنیم. درحقیقت، جا دارد که «نیما» موضوع اولین بررسی انتقادی ما از شعر معاصر فارسی باشد.

کاملاً موافقم.